

طبقه کارگر و

آزادی های سیاسی

بحران همهارکان نظام جمهوری اسلامی را فرا گرفته است. بحران سیاسی به یک واقعیت غیر قابل انکار تبدیل شده است. دامنه اعتراض و مبارزه مردم پیوسته گسترش می یابد. توده مردم دیگر نمی خواهند باوضع گذشته زندگی کنند. اوضاع اقتصادی و سیاسی موجود بیش از پیش برای آنها تحمل ناپذیر شده است. دربالا، در صفوف هیئت حاکمه، اختلافات و تضادها به میزان بی سابقه ای تشدید شده اند و شکافی عمیق در درون هیئت حاکمه و دستگاه دولتی پدید آمده است. همه این واقعیات بیانگر بحران فرو پاشی حکومت اند. رژیم جمهوری اسلامی که در آستانه فرو پاشی و سرنگونی قرار گرفته است، بیهوده تلاش می کند خود را از مخمصه بحران موجود نجات دهد. این بحران عمیق تراز آن است که با تاکتیک "لیبرالی" جناح خاتمی، یا تاکتیک سرکوب گسترده تر جناح دیگر حل گردد. حالا دیگر حتی بخشی از طرفداران خاتمی به شکست اعتراف می کنند و البته توجیه شان هم این است که جناح دیگر مانع است. از سوی دیگر، جناح مسلط که دولت به معنای اخص کلمه را با تمام ارگان های سرکوب اش در اختیار دارد، سرکوب و اختناق را تشدید نموده و وحشیانه ترین شیوه های سرکوب را بکار گرفته است. ترور مخالفین سیاسی و آزادی خواهان توسط جوخه های مرگ حکومت اسلامی در ابعادی جدید در دستور کار قرار گرفته است. هنوز چند روز از قتل وحشیانه داریوش و پروانه فروهر و مرگ مشکوک مجید شریف نگذشته بود که محمد مختاری نویسنده آزاد یخواه ربوده شد و وحشیانه به قتل رسید، در همان روزی که جسد بیجان محمد مختاری پیدا شد، محمد جعفر پوینده نویسنده و مترجم آزادی خواه دیگری نیز توسط جوخه های مرگ ربوده شد و سرنوشتی مشابه محمد مختاری پیدا کرد. رژیم اسلامی می پنداشت که با

طبقه کارگر و آزادی های سیاسی

این ترورهای وحشیانه، مخالفین مرعوب و جورعب و وحشت بر جامعه حاکم خواهد شد، اما نتیجه ای معکوس گرفت. این ترورها، طوفانی از اعتراض و نفرت نسبت به حکومت اسلامی برانگیخت. اعتراضات داخلی به همراه اعتراضات و مبارزات ایرانیان خارج از کشور و نیز اعتراض مجامع و سازمانهای بین المللی دمکرات، انساندوست و مدافع حقوق بشر، رژیم را در موضعی تدافعی قرار داد. سران رژیم که خود سازمان دهنده و طراح این ترورها بودند، همه مجبور شدند علنا این ترورها را محکوم کنند البته آن را به عوامل موهوم مورار مرزهای ایران نسبت دادند. اما مردم که دیگر رژیم را خوب می شناسند، همه انگشت اتهام را به سوی خود این رژیم نشانه گرفتند. در داخل ایران نه تنها کسی از این اقدامات وحشیانه جوخه های مرگ مرعوب نشد، بلکه اعتراضات شکلی علنی تر و گسترده تر بخود گرفت. گروه کثیری از مردم در مراسم خاکسپاری قربانیان ترور حکومت اسلامی شرکت نمودند. برغم تلاش عوامل سازشکار که کوشیدند از طرح شعارهای ضد دولتی جلوگیری کنند مانع از تبدیل مراسم به یک تظاهرات ضد دولتی شوند، لاقال در یک مورد گروهی از نیروهای رادیکال جنبش، تظاهرات جداگانه ای علیه رژیم سازمان دادند. شعار مرگ بر رژیم جمهوری اسلامی را مطرح کردند، با نیروهای سرکوب درگیر شدند. نویسندگان برغم این که گرایشات سیاسی متفاوتی دارند و بعضا نیز هنوز در مورد خاتمی توهم پراکنی می کنند، فعالیت ها و اقدامات خود را برای تحقق خواسته های شان تشدید نمودند. دانشجویان دانشگاهها نیز همچنان به مبارزات و اعتراضات خود ادامه دادند.

در خارج از کشور، اقدامات اعتراضی ایرانیان علیه رژیم دامنه وسیع تری بخود گرفت. گردهم آئی ها و تظاهرات بزرگو متعددی در چندین کشور جهان سازمان داده شد. چنین اعتراض گسترده ای در سالهای اخیر کم سابقه بود. شرکت کنندگان در این اقدامات اعتراضی اغلب کسانی بودند که در گذشته تمایلی به مبارزه سیاسی علیه رژیم از خود نشان نمی دادند. حضور این افراد در اعتراضات سیاسی اخیر را نمی توان به چیز دیگری جز بازتاب رشد و اعتلا جنبش اعتراضی توده های مردم در داخل ایران نسبت داد. تغییر دیگری نیز در جریان این مبارزات محسوس بود. رادیکال ترین شعارها با استقبال عمومی روبرو بود. تلاش چندین ساله استحاله چپان و لیبرال _ رفرمیستها یک روزه نقش بر آب شد. شعارهای رفرمیستی امثال طرد ولایت فقیه و تائید مستقیم و غیر مستقیم یک جناح از حاکمیت در این تجمعی ها و تظاهرات اعتراضی جایی نداشت. شعار اصلی در همه جا "جمهوری اسلامی نابود باید کرد" بود. این جنبش رادیکال، دریکی از این گردهم آئی ها حتی یکی از مرتجعین طرفدار خاتمی را واداشت که شعار مرگ بر جمهوری اسلامی را بدهد.

رشد جنبش اعتراضی مردم ایران در داخل و خارج از کشور و رادیکال شدن روز افزون آن در پی ترورهای اخیر رژیم، حاکی از این واقعیت است که نارضایتی توده ای از وضع موجود تا به آن حد رشد کرده و بحران سیاسی به مرحله ای رسیده است که تاکنیک تشدید سرکوب رژیم برای مهار جنبش دیگر کارساز نیست. ترورهای وحشیانه رژیم نه تنها مردم را مرعوب نکرد بلکه به اعتلا بیشتر جنبش و رادیکال تر شدن آن انجامید. ترورهای اخیر نه به تحکیم قدرت جمهوری اسلامی بلکه به تضعیف بیشتر آن انجامید. معهذ تضعیف روز افزون رژیم، نارضایتی مردم از وضع موجود، اختلافات و شکاف

های درونی رژیم و عوامل دیگری که به آن اشاره شد، هنوز به این معنا نیست که جنبش به مرحله ای رسیده که مردم بتوانند خواسته های خود را بکسی بنشانند. جنبش آزادی خواهانه و عمومی مردم ایران در این مرحله هنوز بسیار ضعیف است و پیشرفته و دست آوردهای آن ناچیز می باشد. علت آن نیز در این واقعیت نهفته است که هنوز توده مردم، کارگران و زحمتکشان به یک جنبش سیاسی علنی و مستقیم روی نیآورده اند و همین رو جنبش ضعیف تر از آن است که بتواند ضربه ای جدی و قطعی بر رژیم وارد آورد. نیروهای فعال جنبش سیاسی در لحظه کنونی عمدتا دانشجویان و دیگر نیروهای روشنفکری هستند که بخشا نیز خواهان یک تحول رادیکال نیستند. لذا ضعف جنبش کاملا محسوس است. این نیروی فعلا فعال نه نیروی قدرت لازم برای رویارویی با قدرت حاکم را دارد و نه نیروی پیگیر تحول است. حتی اگر خواست و مطالبات توده های مردم ایران صرفا به مطالبات آزادی خواهانه تقلیل داده شود، با نیروی فعال جنبش سیاسی فعلا موجود، این مطالبات تحقق نخواهد یافت و اگر دست آوردی هم وجود داشته باشد بسیار جزئی و ناپایدار خواهد بود. تحول جسی واضع در جهت تحقق خواسته های توده مردم از جمله آزادیهای سیاسی هنگامی بوقوع خواهد پیوست که کارگران و زحمتکشان به عرصه مبارزه مستقیم وارد شوند و جنبش بمرحله کیفی جدیدی ارتقا یابد. این مسئله از چند جهت حائز اهمیت است. نخست این که تنها، ورود طبقه کارگر بعرصه مبارزه سیاسی رو در رو و مستقیم با رژیم میتواند توازن موجود را بشکلی قطعی به نفع جنبش انقلابی توده مردم تغییر دهد. این حقیقت باید برهنگان روشن باشد که جمهوری اسلامی نه تسلیم خواسته های مردم خواهد شد، نه آزادی سیاسی به مردم خواهد داد، نه به میل خود کنار خواهد رفت و نه خود بخود سرنگون خواهد شد. این رژیم تا آخرین لحظات حیات خود با استفاده از تمامی ابزار و شیوه های قهر و سرکوباز موجودیت خود دفاع خواهد کرد. لذا برانداختن آن، نیرو می خواهد. آنهم نیروئی که آنقدر توان و قدرت داشته باشد که بتواند در جریان یک جنگ خونین و بیرحمانه ای که ارتجاع تحمیل خواهد کرد، مقاومت آن را هم بشکند. تنها طبقه کارگر ایران است که از چنین قدرت و توانی برخوردار می باشد و می تواند از پس این مبارزه برآید. درس است که در ایران برای شکست و سرنگونی رژیم بغایت ضد دمکراتیک و سرکوبگر، نقش طبقه کارگر در این مبارزه با برجستگی بیشتری خود را نشان می دهد. اما این مسئله تنها مختص ایران نیست و در تمام جهان طبقه کارگر نقشی تعیین کننده در کسب آزادی های سیاسی داشته است. تاریخ تمام جهان در قرون جدید گواهی می دهد که کسب آزادی های سیاسی و حقوق دمکراتیک مردم، مدیون مبارزه طبقه کارگر است. اگر کسانی که کعبه آمل شان دمکراسی پارلمانی موجود است، به تاریخچه شکل گیری این دمکراسی ها رجوع کنند در می یابند که طبقه کارگر با مبارزه خود آزادی های سیاسی را بدست آورد کسی این آزادی را به مردم نداد. حتی هنگامیکه طبقه سرمایه دار هنوز نیروئی مترقی بود، نه مدافع پیگیر آزادیهای سیاسی بود و نه حاضر بود آزادیهای سیاسی و حقوق دمکراتیک مردم را بطور کامل برسمیت بشناسد. انقلاب کبیر فرانسه که رادیکال ترین انقلاب بورژوائی جهان تحت رهبری بورژوائی بود، با فشار طبقه کارگر نویانی آن دوران و توده های تهیدست به جلو سوق داده شد و بورژوائی فرانسه زیر این فشار، در محدوده ای بسط آزادیها را پذیرفت. اما بورژوائی دوباره در اولین فرصت این آزادی ها را محدود نمود. طبقه کارگر فرانسه در جریان یکرشته مبارزات و انقلابات در جریان انقلاب ۱۸۳۰، ۱۸۴۸، ۱۸۷۱ و مبارزات سالهای

بعد، با اعتراضات و تظاهرات مستمر توانست بورژوائی را وادارد، که آزادیهای سیاسی و حقوق دمکراتیک مردم را تا همین محدوده که امروز در دمکراسی پارلمانی فرانسه وجود دارد، برسمیت بشناسد. در انگلستان نیز طبقه کارگر سالها مبارزه کرد تا اشراف و سرمایه داران را وادار به پذیرش حقوق دمکراتیک و آزادی های سیاسی برای عموم مردم نمود. در دیگر کشورهای اروپائی نیز وضع بر همین منوال بوده است. طبقه کارگر در همه این کشورها، با اعتصاب، تظاهرات، قیام و انقلاب توانست خواست های خود را در این زمینه بکسی بنشانند. در همه این کشورها، بورژوائی در آغاز بخش وسیعی از مردم را از آزادی های سیاسی و حقوق دمکراتیک خود از جمله حق انتخاب کردن و انتخاب شدن، محروم ساخته بود. لذا باید گفت آنچه که امروزه مردم در کشورهای پیشرفته سرمایه داری در چار چوب همین نظام در زمینه حقوق سیاسی و اجتماعی دارند، مدیون مبارزه طبقه کارگر است. این ایران هم از این قاعده مستثنی نبوده و نیست. این حقیقت را در جریان مبارزه علیه رژیم شاه و سرنگونی آن دیدیم. رژیم شاه تنها هنگامی صلاقی انقلاب و خواست های مردم را شنید که طبقه کارگر ایران به مبارزه سیاسی علیه رژیم شاه برخاست. بدون این که طبقه کارگر بیا خیزد اصلا "سرنگونی رژیم شاه امکان پذیر نبود. حالا هم روشن است که تحقق خواست های مردم و سرنگونی جمهوری اسلامی، بدون طبقه کارگر مطلقا امکان پذیر نیست. نقش و اهمیت طبقه کارگر و مبارزه آن در جنبش آزادیخواهانه مردم ایران، تنها از زاویه توان و قدرت کمی و کیفی این طبقه و کارائی اشکال مبارزه آن علیه ارتجاع حاکم مطرح نیست. مهمتر از آن این واقعیت است که از میان تمام طبقات و اقشار جامعه، طبقه کارگر پیگیرترین مبارزه آزادی است. طبقه کارگر خواهان کامل ترین، وسیع ترین و همه جانبه ترین آزادی است. چرا که منافع اش در این است. هر چه آزادیهای سیاسی گسترده تر، وسیعتر، کاملتر و همه جانبه تر باشند، طبقه کارگر بهتر و سریعتر میتواند متشکل و آگاه شود، و زودتر و بهتر می تواند به هدف نهائی خود که همانا بر انداختن نظام طبقاتی موجود و ایجاد جامعه ای بدون طبقات و استثمار است، دست یابد. حال آنکه منافع تمام طبقات و اقشار دیگر جامعه حتی دمکرات ترین بخش آن، محدود کردن این آزادی ها به درجات مختلف و به نحوی از انحا است. آنها که مدافع مالکیت خصوصی و حفظ نظام سرمایه داری هستند، وحشت دارند از این که طبقه کارگر از آزادی کامل و همه جانبه در راه هدف اساسی خود استفاده کند و این نظام را براندازد. لذا بدیهی است که طبقه کارگر پیگیرترین و جدی ترین مبارز راه آزادی باشد، از آزادی های سیاسی در کامل ترین و پیگیر ترین شکل آن دفاع کند و به منظور تحقق آن پیگیرانه برای سرنگونی جمهوری اسلامی مبارزه نماید. طبقه کارگر هنوز در مبارزه سیاسی علنی علیه رژیم دست نرزد و جنبش مستقل سیاسی خود را شکل نداده است. طبقه کارگر می داند که نمی تواند مطالبات اجتماعی و سیاسی خود را از رژیم و با التماس و درخواست از این یا آن جناح طلب کند. طبقه کارگر به تجربه این حقیقت را دریافته است که آزادی را باید با مبارزه و جنگ در خیابان بدست آورد. لذا هنگامیکه بیا خیزد نبرد سرنوشت ساز را آغاز خواهد کرد. این آزادیخواهی طبقه کارگر که میخواد آزادی را با نبرد و مبارزه بدست آورد، اساسا "متفاوت از باصطلاح آزادی خواهی کسانی است که آزادی را از حکومت اسلامی طلب می کنند. دنیائی تفاوت میان آزادی خواهی راستین و سترگ کارگر با آزادی خواهی دروغین و قلابی کسانی وجود دارد که امروز سمبل آزادی

طبقه کارگر و آزادی های سیاسی

خواهی آنها کسی است که سالها در راس دستگاه تفتیش و سانسور حکومت بوده است. سمبل آزادی خواهانه آنها کسی است که یکی از منفورترین جلادان قرن حاضر را که در کشتار و شکنجه دهها هزار انسان دست داشت ، سردار بزرگ حکومت خودمی داند. اما حکومت اسلامی همین مفلوکینی را هم که آزادی را از خود رژیم طلب می کنند و چیزی جز یک آزادی محقرو سرودم بریده و ناچیز نمیخواهند، نمیتواند تحمیل کند . حقیقت این است که جمهوری اسلامی ، مطلقا با آزادی سر سازش ندارد ، برای دفاع از موجودیت خود جز سرکوب و قهر چیزی نمیشناسد. اکنون در حالی که اوضاع اقتصادی و سیاسی روبه وخامت نهاده ، ماهیت ارتجاعی جناح خاتمی نیز بیش از پیش برملا شده است و حتی استحاله چپان " لیبرال " نیز از استحاله لیبرالی حکومت مایوس شده اند، جنبشی که شکل گرفته بیش از پیش رادیکال خواهد شد. با توجه به وخامت اوضاع اقتصادی و فشارهای سیاسی رژیم ، محتمل ترین چشم انداز ، رشد و اعتلا جنبش و حضور فعال طبقه کارگر در مبارزه سیاسی است . تنها هنگامی می توان از یک جنبش سیاسی واقعی در ایران سخن گفت که طبقه کارگر به این جنبش شکل دهد. تنها این جنبش یاری رویارویی با رژیم را خواهد داشت و میتواند آزادی را برای مردم ایران به ارمغان آورد.

تمام سرنوشت جنبش آزادی خواهانه مردم ایران وابسته به جنبش مستقل سیاسی طبقه کارگر ایران است. بدون این جنبش مستقل طبقه کارگر و بدون حضور طبقه کارگر ، آزادی راستین وجود نخواهد داشت.